

# خاطرات سیر سردار آرتور هاردینگ

نوشته: سرآرتور هاردینگ

ترجمه دکتر جواد شیخ‌الاسلامی

## یادداشت

سر آرتور هاردینگ (Sir Arthur Harding) در سال ۱۹۰۱ میلادی با عنوان وزیر مختار بریتانیا از طرف ادوارد هفتم (جانشین ملکه ویکتوریا) به ایران آمد. مأموریت سیاسی وی در ایران از پنجمین سال سلطنت مظفرالدین شاه آغاز شد و تا یک سال پیش از مرگ او ادامه یافت.

هاردینگ سالها در کار دیپلماسی بریتانیا در سفارتخانه‌های اروپایی و آفریقایی و آسیایی این کشور خدمت کرد. خاطرات سیاسی او در دو جلد منتشر شده است که یکی به خاطرات او در اروپا و دیگری به خاطرات او در شرق اختصاص دارد. بخشی از خاطرات او در شرق مربوط است بر دوره مأموریت او در ایران. در این بخش حوادث سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ ایران که وی مستقیماً یا غیر مستقیم در آنها دخالت داشته است درج گردیده است. ماجرای اعطای امتیاز نفت جنوب به داری، مسأله اخذ وام ایران از روسیه، سیاست دوپهلوی امین‌السلطان، دخالت علنی روسیه و انگلیس در امور داخلی ایران، و وضع تأسف آور ارتش مظفرالدین شاه از جمله گزارشهایی است که در خاطرات هاردینگ ضبط شده است. خاطرات هاردینگ در ایران که یکی از مراجع بسیار مستند تاریخی است به همت دکتر جواد شیخ‌الاسلامی به فارسی ترجمه شده است و به زودی توسط مرکز نشر دانشگاهی منتشر خواهد شد. همان‌طور که اشاره شد، یکی از مأموریت‌های استعماری هاردینگ در ایران گرفتن امتیاز نفت جنوب برای یکی از اتباع بریتانیا به نام ویلیام داری بود که گزارش آن همراه با گزارش دیگری از وضع ارتش ایان در اینجا نقل می‌شود. در این گزارشها می‌توان سیمای شوم امپریالیزم غرب و بی‌خبری دربار مظفرالدین شاه و خیانت درباریان را به وضوح مشاهده کرد.

## گرفتن امتیاز نفت جنوب ایران برای یکی از اتباع بریتانیا

اولین کار و اقدام مهم من، که چند ماهی پس از ورودم به تهران انجام گرفت، گرفتن امتیازی مهم به نام یک شرکت بریتانیایی بود که نفت نواحی جنوب ایران را استخراج کند. با اینکه از مدت‌ها پیش حدس زده می‌شد که منابع زیرزمینی نفت به مقادیری کلان در کرانه‌های خلیج فارس وجود دارد، ولی تا این تاریخ هیچ‌گونه اقدام جدی برای سرمایه‌گذاری در این زمینه و استفاده از ذخایر سرشار نفتی ایران به عمل نیامده بود.

سلف من، سرهنری درامند ولف، عقیده داشت - و عقیده او مورد تأیید یک سرمایه‌دار ارمنی ایرانی به نام کتابچی خان بود - که به احتمال قوی ذخایر فراوان نفت نه تنها در جنوب ایران بلکه در مناطق باختری این کشور (مرز ایران و ترکیه) هم وجود دارد که به اکتشاف و بهره‌برداری اش می‌ارزد و این همان منطقه‌ای است که شاهراه بزرگ زوار، که از راه همدان به بغداد می‌رود، از آنجا می‌گذرد. در نتیجه، سرهنری ولف نامه‌ای به من نوشت و در ضمن آن حامل نامه را، که شخصی به نام مستر ماریوت بود، معرفی و توصیه کرد از نفوذ و موقعیت خود در ایران برای تحصیل امتیازی به نام یک سرمایه‌دار استرالیایی (که این شخص نماینده اش بود) استفاده کنم. وی (درامند ولف) در نامه اش اشاره کرده بود که خود مستر ماریوت جزئیات و هدفهای اصلی مأموریتش را حضوراً برایم تشریح خواهد کرد.

طریقه‌ای که برای نیل به مقصود و گرفتن این امتیاز در نظر گرفته شده بود، و به نظر استحقاق داشت از طرف سفارت پشتیبانی شود، این بود که اولیای شرکت مورد نظر با تخصیص مقداری از سهام همین شرکت به جمعی از اعضای متنفذ حکومت ایران - از جمله به خود صدراعظم میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان - نظر موافق کابینه را با پیشنهادی که قرار بود به اعضای آن تسلیم شود جلب کنند و امتیاز استخراج این ماده گرانبها را در ایالات نفت خیز ایران به دست آورند.<sup>۱</sup>

من بی‌درنگ امین‌السلطان را ملاقات و جداً توصیه کردم که نسبت به اعطای این امتیاز، که تقاضای رسمی برای گرفتن آن مستقیماً از طرف کتابچی خان تسلیم صدراعظم شده بود، نظر موافق مبذول دارد. در این تقاضا نامه، اگر جزئیاتش درست به

خاطرم مانده باشد، شرکت آتی نفت انحصار استخراج این ماده را در سرتاسر ایران به جز در استانهایی که هم مرز روسیه بودند یعنی، آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان، برای خود درخواست کرده بود و سرمایه‌داری که قرار بود این امتیاز را بگیرد، یکی از ثروتمندان مشهور استرالیایی به نام دارسی<sup>۲</sup> بود که سرمایه‌های هنگفت برای استخراج معادن مختلف در استرالیا و جاهای دیگر به کار انداخته و از این راه ثروتی کلان به چنگ آورده بود. این مرد اکنون حاضر شده بود بخشی از سرمایه خود را برای استخراج معادن نفت جنوب ایران به کار اندازد.

صدراعظم، با توجه به سهامی که برای خودش در نظر گرفته شده بود، اظهار داشت که شخصاً هیچ‌گونه مخالفتی با اعطای این امتیاز به مستر دارسی ندارد، ولی پیشنهاد کرد برای جلوگیری از بعضی اشکالات آتی، که ممکن است روسها ایجاد کنند، قبلاً نامه‌ای به امضای وزیر مختار بریتانیا - منتها به زبان فارسی - که در آن رئوس امتیاز<sup>۳</sup> نظر تشریح شده باشد تنظیم و بی‌درنگ به دفتر اتابک فرستاده شود. صدراعظم کاملاً از این موضوع خبر داشت که شخص وزیر مختار (مسیو آرگوروپولو) قادر به خواندن نامه‌های فارسی (مخصوصاً هنگامی که مطالب آن به خط شکسته نوشته شده باشد) نیست، چون این خط شکسته را حتی استادان زبان فارسی هم غالباً به اشکال قرائت می‌کنند. درعین حال بنا به اطلاعی که جاسوسان ویژه صدراعظم در اختیارش قرار داده بودند، دبیر شرقی سفارت روس (مسیو اشتربتر) که تنها کسی بود در آن سفارت که می‌توانست خط فارسی را بخواند، در عرض همان روز یا فردایش قرار بود مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده را ترک کند و چند روزی در کوهستانهای اطراف تهران و حوالی جاجرود به شکار و تفریح بپردازد. با استفاده از راهنمایی امین‌السلطان، سفارت انگلیس نامه مورد نظر را بی‌درنگ تنظیم و به دفتر صدراعظم ارسال کرد و او بعداً همان نامه را همراه با یادداشتی به خط خود پیش وزیر مختار روسیه فرستاد. این نامه، همچنانکه انتظار می‌رفت، برای مدتی نزدیک به یک هفته، بی‌آنکه مترجمی در دسترس باشد که مفاد مهم آن را برای وزیر مختار ترجمه کند، سر بسته و نخوانده روی میز مسیو آرگوروپولو باقی ماند تا اینکه دبیر شرقی سفارت از سفر شکار برگردد و مضمون نامه را به عرض مافوقش برساند.

در این ضمن تمام اعضای حکومت ایران سکوت وزیر مختار

روسیه را علامت «رضا» شمردند و از پیشنهاد صدراعظم، که موافق اعطای امتیاز نفت به شرکت بریتانیایی بود، پشتیبانی کردند و این امتیاز را به سرمایه‌دار استرالیایی دادند. مسیو آرگوروپولو، موقعی که اطلاع پیدا کرد چه تصمیم مهمی از طرف دولت ایران به نفع انگلیسیها گرفته شده است، فوق‌العاده عصبانی شد، ولی صدراعظم مسئولیت عمل را از گردن خود برداشت و عذر آورد که او از کجای می‌دانسته است که مترجم فارسی سفارت برای شکار و هواخوری به خارج از تهران رفته است! در قبال این وضع، وزیر مختار روسیه ناچار شد عمل انجام یافته را بپذیرد، ولی در ضمن به صدراعظم گوشزد کرد که دولت متبوع وی این حق را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد که برای این عملی که به نفع بریتانیا صورت گرفته در موقعش غرامتی مکفی درخواست کند. پیدا کردن دستاویز برای این منظور مدتی طول کشید، ولی سرانجام به دست آمد. خلاصه آن از این قرار است که جوانی اسکاتلندی به نام مک‌لین که در آن تاریخ سمتی نسبتاً مهم در وزارت دارایی ایران داشت ناگهان آماج تلافی وزیر مختار روسیه قرار گرفت. وی شروع به فشار آوردن به امین‌السلطان کرد که این کارمند بریتانیایی حتماً باید از سمتش برکنار شود و در توجیه درخواست خود بی‌پرده اعلام کرد که این عمل نوعی اقدام متقابل در مقابل نیرنگ‌بازی انگلیسیهاست که به روسها نارو زده و امتیاز نفت را گرفته‌اند. هنگامی که قضیه به گوش من رسید با این عمل دولت ایران (که حاضر شده بود مک‌لین را از خدمت برکنار کند) به شدت مخالفت کردم و برای اولین بار از تاریخ انتصابم به سمت وزیر مختاری در ایران، مصاحبه‌ای بسیار تند و ناگوار با صدراعظم داشتم که در ضمن آن مشارالیه کوشید مرا متقاعد کند که انفصال این مستخدم اسکاتلندی فقط ناشی از ملاحظات صرفه‌جویی در مخارج دولتی بوده و احساسات ضد انگلیسی سفارت روس، که از سن پترزبورگ الهام می‌گرفت، نقشی در این قضیه نداشته است. و به هر تقدیر فقط خود اعلی حضرت (مظفرالدین شاه) می‌توانسته است در این باره تصمیم بگیرد که گرفته و او (صدراعظم) دخالتی در قضیه نداشته است. این دلیل آخری (که گیرنده تصمیم در این گونه موارد خود شاه است) البته به ظاهر صحیح بود، به طوری

که من ناچار شدم برای خنثی کردن نقشه روسها و نگاهداشتن مک‌لین در ایران سمت وابسته بازرگانی افتخاری سفارت انگلیس را به او بدهم. اما از لحظه‌ای که دولت ایران (تحت فشار سفارت روس) این کارمند جوان را از کار برکنار کرد، دیگر برایم جای تردید باقی نماند که در آتیه، هر جا که پای منافع روسیه درکار باشد، ابدأ نمی‌توان به بیطرفی امین‌السلطان و استقلال او در عمل اطمینان کرد. و خود شاه هم (که به حقیقت نوعی بچه سالمند بود) چیزی نیست جز ساقه‌ای شکسته که آماده است در مقابل هر بادی بلرزد. حتی به این نتیجه رسیدم که دستگاه سلطنت ایران خودش، به علت طول زمان و سوء اداره کارها، کاملاً از حیز احترام افتاده است و همیشه حاضر است در مقابل هر دولت خارجی که رشوه بیشتری بدهد، یا اینکه زمامداران فاسد و بی‌دفاع کشور را با نعره‌ای مهیب‌تر بترسانند، سر تسلیم فرود آورد.

کلید حقیقی برای گشودن قفل مشکلات سیاسی کشور، تأمین اعتبارات مالی بود. در تحت پیمان قرضه روس، دولت ایران به پستانکار خود (روسیه) تعهد رسمی سپرده بود که در آتیه (یعنی تا موقعی که وام ۷۵ ساله روسها مستهلك نشده است) از هیچ دولت خارجی، بی‌موافقت قبلی روسیه، وام تازه نگیرد! از آنجا که تحصیل وام داخلی در آن تاریخ اصلاً قابل تصور نبود، زیرا هیچ سرمایه‌دار ایرانی، یا بیگانه مقیم ایران، حاضر نبود به شاه بی اعتبار قرض بدهد، دولت تزاری روسیه به موجب قراردادی که هم اکنون به آن اشاره شد حقی در ایران برای خود به دست آورده بود که مفهومش در عمل این بود که دادن اعتبار مالی به ایران در انحصار مطلق روسهاست. تقریباً تمام ایرانیان از برخی خصوصیات و اطوار ویژه شاه خیر داشتند، یعنی می‌دانستند که او عاشق سفرها و سیاحت‌های خارجی است و میزان جهل و بی‌اطلاعی‌اش از اوضاع کشور و بی‌اعتنایی کاملش به منافع ایران، حد و حصر نمی‌شناسد. کسانی که با این حقایق آشنا بودند نیز می‌دانستند که تنها محلی که ممکن است از آنجا پول برای تأمین هزینه مسافرت‌های خارجی شاه تأمین کرد سن پترزبورگ است. اما درعین حال این حقیقت نیز بر آگاهان سیاسی مکشوف بود که بهایی که روسیه در قبال تأمین یک چنین اعتبارات نقدی

خواهد خواست، انقیاد مطلق شاه نسبت به خواسته‌های روسیه و قبول بی چون و چرای راهنماییها و صوابدیده‌های آن دولت است. به عبارت دیگر، روسها اگر حاضر می‌شدند به شاه ایران پول قرض بدهند، متقابلاً انتظار داشتند که او در آتیه مثل امیر بخارا و خوانین خبویه و خجند از فرمانهای سن پترزبورگ اطاعت کند و قدمی برخلاف ارشاد آنها برندارد. به علاوه خود من در همان روزها از مجاری موثق اطلاع پیدا کرده بودم که صدراعظم درصدد بستن پیمان تجارتي جدیدی با روسیه است که به احتمال قوی لطمه جبران‌ناپذیر به منافع بریتانیا خواهد زد، زیرا پیمانی که خود ما در آن تاریخ با ایران داشتیم فقط تا این اندازه به ما حق می‌داد که انتظار رفتار «کامله الوداد» از اولیای این کشور داشته باشیم و این شرطی بود که به هیچ وجه رضایت ما را تأمین نمی‌کرد، زیرا پیمانی که امین السلطان اکنون می‌خواست با روسها ببندد ممکن بود چنان تنظیم شود که در عمل علیه ما کار کند و مفهوم «رفتار کامله الوداد» را کاملاً خنثی و بلا اثر کند. برتری نفوذ روسها در ایران گرچه به ظاهر آن اندازه کامل و مرئی نبود که نفوذ و تفوق خود ما در مصر، ولی در عمل کمتر هم نبود، زیرا نیرویی به نام هنگ قزاق ایران توسط روسها در این کشور ایجاد شده بود که در این تاریخ تحت اوامر يك فرمانده روسی به نام سرهنگ کاساکوفسکی<sup>۵</sup> قرار داشت و از حیث اسلحه و تعلیمات نظامی بسیار مجهز بود. و همین نیرو برای اجرای مقاصد روسها در ایران وسیله‌ای بسیار مؤثر به شمار می‌رفت. اما ارتش رسمی دولت ایران از مدتها به این طرف وضعی پیدا کرده بود که نه تنها قابل تحقیر بلکه سزاوار چیزی پایین تر از تحقیر بود.

### وضع ارتش

يك روز، به هنگام بیرون آمدن از در بزرگ سفارت انگلیس با منظره‌ای روبه‌رو شدم که فوق العاده اسباب تفریح و خنده‌ام شد، زیرا چشمم به یکی از قراولان ایرانی سفارت، که روی جاجیم پاره‌ای لم داده بود، افتاد که برخلاف معمول همیشگی، که می‌بایست فوراً از جایش برخیزد و برایم پیش‌فنگ کند، ابداً اعتنائی به حضورم نکرد و همان‌طور سرجایش باقی ماند. من از او بازخواست کردم که چرا از سرجایش بلند نشده و میس سؤال کردم که اصلاً چه مدت به حرفه سربازی اشتغال داشته. طرف که مرد عامی بیچاره‌ای بود با کمال صداقت جواب داد: «صاحب، اگر حقیقت را بخواهید من اصلاً سرباز نیستم و به همین دلیل از راه و رسم آن هیچ خبر ندارم. اما برادرم که سرباز و قراول این

سفارتخانه است برای مرخصی کوتاهی به دهکده خانوادگی‌مان رفته است تا در عروسی یکی از اقوامان شرکت کند و در غیاب خود لباسش را به تم کرده و تفنگش را به دستم داده! حقیقتاً خیلی معذرت می‌خواهم که نمی‌دانم چگونه باید سلام نظامی داد. ولی اگر اظهار لطفی فرموده و راه و روش آن را به من یاد بدهید، تا موقعی که به جای برادرم در اینجا هستم، دیگر طوری رفتار نخواهم کرد که اسباب تغیر و ناراحتی شما شود.»

به حقیقت در بسیاری از پادگانهای ایرانی، سربازانی که اسماً مأمور خدمت در آن پادگانها بودند هیچ‌گونه وظایف سربازی انجام نمی‌دادند، بلکه از طرف فرماندهان خود به عنوان باغبان، کارگر و عمله به مالکان محلی اجاره داده می‌شدند و مزد آنها را، که حاصل زحمتشان بود، خود فرماندهان با کمال مسرت به جیب می‌ریختند. برایم نقل کردند که يك بار سپهسالار کل ایران (فرمانده کل قوا) برای سرکشی به هنگی که اسماً ساخلو شهر مشهد بود به این شهر رفت. از آنجا که سربازان این هنگ جملگی در آن تاریخ در املاک و دهکده‌های مجاور به عنوان باغبان، مقنی، نعلبند، مهتر، یا شاگرد دکان اجیر شده بودند، جمع‌آوری این همه سرباز برآکنده از روستاها و مزارعی که در آنجاها کار می‌کردند لااقل ده روز یا هفته‌ای طول می‌کشید، درحالی که سپهسالار در فردای روز ورودش می‌خواست پادگان مقیم مشهد را بازرسی کند و از سربازانش سان ببیند. والی خراسان که در استفاده از دسترنج این سربازان با فرمانده هنگ شریک بود فکری بکر به خاطرش رسید: مشهد مقدس، همچنانکه شایسته يك مکان متبرک مذهبی است، در این تاریخ پر از درویشان ژنده‌پوش و گدایان معمم بود که مثل مور و ملخ در اطراف ضریح امام رضا می‌لوییدند و معاش خود را از راه گدایی، گرفتن صدقه، یا اجرای صیغه عقد برای زائرانی که احتیاج به «زنهای موقتی» داشتند، تأمین می‌کردند؛ گرچه این گونه زائران، زنهای متعه خود را معمولاً پس از دوسه هفته، که موسم زیارت تمام می‌شد، دوباره طلاق می‌دادند.<sup>۶</sup>

در نتیجه، والی خراسان امر کرد این گدایان مفلس و ژنده‌پوش را به سرعت جمع‌آوری کنند و لباس خدمت نظامیان را، که در سربازخانه باقی مانده بود، به تشنان بیوشانند و همه‌شان را به

عنوان سربازانی که در پادگان ایالت کبیر خراسان مشغول انجام وظیفه هستند از جلو سپهسالار بگذرانند. بدبختانه سیما و هیئت ظاهری این گدایان و صیغه خوانها، موقعی که تغییر لباس دادند و اونیفورم های چروک خورده و بیدزده سربازان غایب پادگان را به تن کردند، به قدری مضحك و خنده دار بود که هنگام رژه رفتن از مقابل سپهسالار نه تنها خود او بلکه تمام نظار و تماشاگران را به خنده انداختند. افتضاح قضیه طوری بالا آمد که سپهسالار بی درنگ دستور داد اعضای این فوج دلچکان را مرخص کنند و افسری که فرماندهی هنگ کذایی را به عهده داشت (به قراری که شنیدم) ناچار شد مبلغی هنگفت به عنوان حق السکوت به سپهسالار بپردازد، ولی از خطر اصلی (یعنی از دست دادن مقام و منصب) که فوق العاده از آن می ترسید در امان ماند و بازیگرانی که برای ایفای نقش موقت سربازی اجیر شده بودند دوباره به سر کسب و کار خود، که عبارت از شخم زنی، دکانداری و گدایی معمم بود، برگشتند.

یک روز یکی از دوستان ایرانی ام، که با او درباره وضع نابسامان ارتش ایران بحث می کردیم، به من ... گفت: «ارتش امروزی ایران به شیر بی یال و دم و اشکم شبیه است و همچنانکه آن شیر نتواند نه دم داشت و نه دندان و نه پنجه، قوای نظامی ما هم ساقسوس - نه پیاده نظام دارد، نه سواره نظام و نه توپخانه!» از آنجا که نیروی قزاق ایران تحت فرماندهی سرهنگ کاساکوفسکی مظهري آشکار از قدرت روسیه بود، من نیز تصمیم گرفتم نوعی علامت محسوس و مرئی از قدرت بریتانیا در مقابل آنها علم کنم که لااقل همان تأثیری را که لباس نظامی فرماندهان روسی در چشم ایرانیان داشت داشته باشد. بدین منظور، با جلب رضایت حکومت هند، سرانجام موفق شدم یک نیروی کوچک نظامی از «اسواران هندی» به ایران بیاورم که در آتیه به عنوان اسکورت رسمی وزیر مختار بریتانیا و جانشینان او در این کشور انجام وظیفه کنند و درعین حال گارد محافظ سفارت هم باشند. این سربازان که بعضی شان از «سیک» ها و بقیه از مسلمانان هندی بودند، در چشم ایرانیان نشانه محسوس قدرت بریتانیا شمرده می شدند و حضور آنها با آن عمامه های زرباف، نیزه های درخشان و اسبان راهوار، در پیش و پس کالسکه ایلچی امپراتور انگلیس،

تصویری از قدرت و عظمت بریتانیا به ذهن سربازان ایرانی و ساکنان تهران تلقین می کرد که مسلماً بی تأثیر نبود. این سربازان مسلمان نه تنها اسکورت مجلل وزیر مختار بریتانیا را در تهران تشکیل می دادند، بلکه در طی زمان دسته هایی از آنها به شهرهای بزرگ ایران، نظیر مشهد و اصفهان و شیراز، نیز فرستاده شدند تا همین وظایف را نسبت به کنسولها و سرکنسولهای ما انجام دهند و در همان حال گارد محافظ کنسولگریها هم باشند.

۱. Sir H. Drummond - Wolff وزیر مختار انگلیس در ایران در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه (۱۸۸۷ - ۱۸۹۰ م).

۲. شرکت نفت داری، که بعداً به نام شرکت نفت ایران و انگلیس (Anglo-Iranian Oil Company) معروف شد، در بدو تأسیس پانصد هزار سهم یک لیره ای داشت، یعنی سرمایه اولیه اش پانصد هزار لیره انگلیسی بود. از این میزان سهام اولیه شرکت، ۳۰۰۰۰۰ سهم به عنوان پیشکش به مظفرالدین شاه تقدیم و ۲۰۰۰۰۰ سهم میان رجال متنفذ ایران ظاهراً به عنوان هدیه (و معنای آن به عنوان رشوه) توزیع شد. بقیه سهام (چهارصد و پنجاه هزار سهم یک لیره ای) تحت اختیار سرمایه داران انگلیسی (و در رأس آنها خود مستر داری) قرار گرفت.

مستر بن صمن طبق قراردادی که شرکت نفت با رؤسای ایل بختیاری بست، قرار شد که اینان، در مقابل حراست از لوله های نفت، که از خاکشان می گذشت، سالانه سه هزار لیره (به پول آن زمان) دریافت دارند. نیز به این خوانین وعده داده شد که پس از اینکه عملیات حفاری به نتیجه رسید و نفت کشف شد ۳٪ (سه درصد) از منافع فروش مال آنها باشد. سهم امین السلطان از معامله نفت ده هزار لیره شد که به وسیله مستر ماریوت به وی پرداخت شد.

قسمت عمده سهام مظفرالدین شاه و درباریان را شرکت نفت ایران و انگلیس یکی دو سال بعد در مقابل قیمت نقد خریداری و تقریباً تمام سهام شرکت را منحصر به خود کرد.

۳. ویلیام ناکس داری (Willam Knox D'Arcy) این مرد اصلاً از اهالی ایالت دونشیر (Devonshire) انگلستان بود که در هفده سالگی همراه پدرش به ایالت کونیزلند استرالیا مهاجرت کرده و در طی زمان با سرمایه گذاری در معادن طلائی مونت مورگان ثروتی هنگفت به هم زده بود.

۴. این وام، به وام دوم ایران از روسیه معروف است. وام اول از محل همین وام دوم استهلاک شد.

۵. Col. Kosakovsky. خاطرات بسیار جالب این افسر روسی به فارسی ترجمه شده است.

۶. در ایران آن دوره (مثل افغانستان امروز) عمامه به سر داشتن مخصوص روحانیون نبود، بلکه تجار و بعضی اصناف دیگر نیز از عمامه استفاده می کردند. عمامه صنف تجار شیر شگری بود و سایر اصناف علایم مشخص کننده داشتند. گداها نیز گاهی از عمامه سوء استفاده می کردند.